

بررسی الگوی ارتباط اخلاقی متقابل والدین و فرزندان با محوریت

سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ

محمد جواد فلاح*

زینب رضایی**

چکیده

الگوها می توانند کمک موثری به فرایند تربیت اخلاقی و نتیجه بخش بودن آنها کند بویژه آنکه این الگو متخذ از آموزه های وحیانی و براساس رفتار پیامبران باشد. مطالعه و تحلیل سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ به عنوان یکی از سوره هایی که رفتارهای اخلاقی را به تصویر کشیده است در این زمینه راهگشاست. مجموعه روابط درون شخصی بین شخصی،

* - عضو هیئت علمی گروه اخلاق اسلامی دانشگاه معارف اسلامی.

javabekhoob@yahoo.com

** - دانشجوی کارشناسی ارشد اخلاق اسلامی دانشگاه معارف اسلامی.

Yas149265@gmail.com

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۱۰/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۹/۱۳





فراشخصی و برون شخصی در این سوره ارائه شده است که در این بین رابطه متقابل حضرت یعقوب و فرزندان می تواند به عنوان الگوی ارتباطی مطرح شود. در این مقاله ضمن تحلیل برخی اصول حاکم بر رفتار فیما بین یعقوب و فرزندان براساس معیارهای اخلاق اسلامی به بررسی و حل چالش های اخلاقی در این روابط بر اساس گزارش قرآن خواهیم پرداخت.

واژه های کلیدی

الگوی ارتباطی، چالش اخلاقی، اخلاق معاشرت، اخلاق والدین، حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام.

۱. طرح مسأله

یافتن الگوی مناسب در نوع مواجهه صحیح و اخلاقی و نیز حل چالش ها و تعارضات اخلاقی دغدغه دانشمندان اخلاقی به ویژه دانشمندان اخلاق کاربردی است. یافتن اصول و معیار برای حل این تعارض ها همواره مورد دغدغه اینان بوده و در این زمینه دیدگاه های مختلفی مطرح کرده اند. بررسی منابع اسلامی و دیدگاه های دانشمندان اخلاق اسلامی ما را به یافتن برخی از این دیدگاه ها یاری رساند. اما اینکه کدام یک از این منابع از اعتبار بیشتری در حصول اطمینان برای

عیار سنجی یکی از دو طرف تعارض و یافتن طرح ترجیح می‌تواند راهگشا باشد، حائز اهمیت است.

از آنجایی که مبتنی بر ادله‌ای که در جای خود بیان شده قطعی بودن صدور و دلالت قرآن از جانب خداوند اثبات گردیده است از این جهت می‌تواند محل اطمینان و مراجعه در حل دو راهی‌های اخلاقی باشد، براین اساس با توجه به روح حاکم بر آیات الهی و نیز توجه خاص در برخی از آیات قرآن ضمن طرح برخی چالش‌ها و تعارض‌ها می‌توان براساس الگوی قرآنی در این زمینه کار گشاست. در این میان سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ به ویژه در بحث اخلاق معاشرت و بالاخص در حوزه معاشرت خانوادگی و مفاهیم و آموزه‌هایی را مطرح و به مباحث اخلاقی آن پرداخته است. اهمیت این سوره تاجاییست که قرآن بر اهمیت و الگو بودن آن توجه داده و آن را برای عبرت و پند و تذکر موثر می‌داند. الگو بودن شخصیت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ و یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز جهت دیگر است که می‌تواند آگو و معیار بودن نوع ارتباط‌های اخلاقی در این سوره را نشان دهد. در این مقاله ما از الگو به عنوان شاخصی که می‌تواند معیار و جهت بخش روابط اخلاقی ما باشد بحث خواهیم کرد.

این سوره هم می‌تواند با ارائه شخصیت‌های مختلف و بیان سیره و روش آنها کارگشا باشد و هم با بیان هنجارهای مختلف براساس وضعیت‌های مختلف به ارائه نظام اخلاقی و تربیتی مشخص کمک رساند. این سوره در بردارنده مباحث اخلاقی در عرصه‌های مختلفی چون اخلاق معاشرت، اخلاق جنسی، اخلاق اجتماعی، اخلاق

حکومت‌داری، اخلاق اقتصادی و ... می‌باشد. مسئله مقاله ما در چند محور قابل ارائه است. نخست آنکه براساس این سوره به دورنمایی از الگوی ارتباطی اخلاقی در این سوره پردازیم و به اجمال برخی از اینها را به تصویر بکشیم و پس از آن با ارائه قواعد و اصول عام به تشریح الگوی ارتباط اخلاقی متقابل بین فرزندان و والدین با الگو قرار دادن رابطه یعقوب و فرزندان و بالعکس پردازیم. اینچنین رهیافتی چند هدف را برای ما ممکن می‌سازد. نخست آنکه این بررسی اهمیت تعالیم قرآنی در حل مشکلات و چالش‌های اخلاقی جامعه امروز را نشان می‌دهد و دوم، در یک بررسی موردی بویژه در حوزه اخلاق خانواده و تاکید بر اخلاق والدین و فرزندان به شکل جزئی ضمن تبیین نوع رابطه حضرت یعقوب با فرزندان، دست یافتن به یک الگوی اخلاقی در این زمینه در حل بخشی از تعارضات و چالش‌های پیش رو را ممکن می‌سازد.

به عنوان نمونه رابطه حضرت یعقوب با یوسف عَلَيْهِ السَّلَام و تحریک و زمینه‌سازی حسادت در فرزندان به واسطه محبت به یوسف از جمله تعارض‌های مورد توجه در این سوره است که مسئله بررسی ما در مقاله حاضر است این که آیا نتیجه رفتار یعقوب حسادت فرزندان است و آیا این نوع رفتار با عدالت مورد نظر در آیات و روایات سازگار است و یا آنکه آیا بهتر نبود با عدم چنین رویکردی زمینه مبتلا شدن حضرت یوسف به بلاهای متعدد و گرفتار شدن فرزندان دیگر به معصیت فراهم نمی‌شد از جمله پرسش‌هایی است که می‌تواند زوایای دیگر این الگوی ارتباطی قرآنی را نشان دهد.

۲. جایگاه و اهمیت الگوهای اخلاقی

الگوی ارتباطی عبارتند از مجموعه فعالیت‌ها و تدابیری که فرد را به اهداف معینی می‌رساند، به تعبیر دیگر الگوها، دستورالعمل‌های جزئی‌تر برای عمل و رفتار هستند که به ما می‌گویند برای رسیدن به مقصود و مقصد مورد نظر چه باید کرد.

آنچنان که از تعریف بالا بر می‌آید به الگو نگاه سیستمی شده است که نشان دهنده یک نظام و فرایند است در ارائه مدل مناسب جهت نیل فرد یا سازمان یا جامعه به اهداف مورد نظرش.

در نگاه دیگر الگو را می‌توان قائم به شخص دانست جایی که دانشمندان علوم تربیتی یا روانشناسی، اخلاق و جامعه‌شناسی اشخاص را به عنوان الگوهای اخلاقی و رفتاری در امر تربیت و رشد اخلاقی جامعه هدف موثر می‌دانند و همنشینی و ارتباط و مصاحبت با آنان را براساس ضوابط و دستورالعمل‌های مشخص توصیه می‌کنند. به اعتقاد اینان یکی از روش‌های مؤثر در تربیت اخلاقی، روش الگویی است. انسان به طور طبیعی تحت تأثیر افکار، عقاید، گفتار، رفتار و حرکات دیگران، به ویژه پدر، مادر و مریبان قرار می‌گیرد و براساس آن، شخصیت و رفتار و اعمال خود را شکل می‌دهد. در این روش، افزون بر این که مریبان باید الگوهای خوب و مناسبی برای متریبان، به ویژه در مسائل اخلاقی باشند، باید الگوهای متناسب با متریبان را به آنان معرفی نمایند. همچنین

ضروری است ملاک‌ها و معیارهای انتخاب الگوهای اخلاقی به آنان معرفی گردد تا در این زمینه دچار خطا، اشتباه و انحراف نشوند.

اهمیت و نقش الگوها در پرورش، همانند نقش سرمشق و قطب‌نما در آموزش و پیمایش است. الگوها، سرمشق‌ها و قطب‌نماهای تربیت و تکامل در مسیر دشوار انسان کامل شدن هستند. برای ساختن انسان صالح، نمایش الگوهای صالح در رشد و راهنمایی مسیرهای شایسته چه بسا از ده‌ها ساعت سخنرانی و صدها مقاله در امر تربیت نافذتر و پربارتر باشد. (واثقی، بی تا: ۵۲-۵۴)

نکته دیگر آنکه در فرآیند شکل‌گیری شخصیت کودکان و نوجوانان، بهترین نقش متوجه الگوهای رفتاری است؛ چراکه یادگیری، اساس رفتار آدمی را تشکیل می‌دهد. یادگیری‌های غیرمستقیم، ضمنی و مشاهده‌ای پایدارترین و مؤثرترین یادگیری‌ها محسوب می‌شوند و در این میان مهم‌ترین نقش بر عهده الگوهای رفتاری است تاثیر شخصیت الگوها در شکل‌گیری رفتار و منش کودکان و نوجوانان فوق‌العاده چشمگیر است هر قدر الگوهای رفتاری در نظر کودکان از شخصیت محبوبتری برخوردار باشند، رفتارهای کلامی و غیر کلامی آنها بیشتر مورد توجه واقع می‌شود. (افروز، ۱۳۸۰: ۶۱)

۳. جایگاه و اهمیت الگوهای اخلاقی قرآن

در قرآن کریم برای تربیت عملی انسان در وجوه مختلف، الگوهای معرفی شده است. ارائه نمونه‌ها و توصیف آنها در قرآن کریم نشانه اهمیت است که در



این کتاب جامع الهی بر روش الگویی در تربیت شده است که از جمله مفیدترین روش‌های تربیت است. ما در قرآن با چهره‌های متنوع اسوه‌هایی آشنا می‌شویم که هر یک دارای صفات و شرایط ویژه‌ای بوده‌اند. در فرهنگ قرآن، گاهی فرد به عنوان الگو معرفی می‌شود و گاهی جماعت و گروهی به مثابه اسوه دسته‌ها و جماعت‌ها، به جامعه انسانی نشان داده می‌شوند که هر یک از آنها از پیامبران گرفته تا دیگران با توجه به شرایط محیط، روش‌های گوناگون را در زندگی در پیش گرفته‌اند و مطالعه آنها می‌تواند راهنما و راهگشای انسان‌ها در هر عصر و زمانی باشند. (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۶)

آنچه در این مقاله بدان توجه داشته‌ایم نقش قرآن در این الگوسازی است که هم الگوی کارآمد تربیتی و اخلاقی را در ارائه اصول، شیوه و روش و نوع ارتباط فرزندان و والدین در سوره یوسف تصویر می‌کند و هم با ارائه شخصیت‌های عینی و بشری که دارای ویژگی‌های عصمت‌اند در این زمینه کارگشا هستند. در اهمیت چنین الگویی امام علی علیه السلام در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه درباره الگو بودن شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده:

«و لقد كان من رسول الله كافي لك في الاسوة»؛ «برای تو کافی

است که راه و رسم زندگی پیامبر اسلام را الگو قرار دهی»

(فیض الاسلام، نهج البلاغه، خ ۱۶۰)

اینچنین کفایتی براساس توصیه امیر بیان جهات متعددی دارد. نوع رفتار و حرکات و سکناات و ارتباطات فردی و اجتماعی رسول الله به عنوان کسی که هم جنبه بشری دارد و هم متصل به حقائق وحی است حائز اهمیت است. اینچنین بهر مندی که به واسطه پیامبری که پیراسته و مصون از خطا برای انسان‌ها ممکن

شده است را امام علیه السلام از جمله منت‌ها و نعمت‌های بزرگ خداوند بر بندگان خود می‌دانند که با پیش رو داشتن آن، بی‌هیچ دغدغه و لغزشی می‌توان آن را پی گرفت و در مسیر هدایت گام زد. (فیض الاسلام، همان)^۱

امام علی علیه السلام خود را اولین متعلمی می‌داند که در این الگوبرداری از همگان پیشی گرفته است و در این روش تربیتی توفیق بیشتری داشته و به کامیابی رسیده است. (همان، خ ۱۹۲)^۲

اما جنبه عبرت بودن الگوها نیز اهمیت دارد. که کارکرد تربیتی و اخلاقی آن قابل توجه است. با این وصف در هر صورت نوع استفاده‌ای که می‌توان از الگو بودن قرآن نمود هم رویکرد فرایندیست و هم شخص محورانه.

در چنین شیوه‌ای پیامبران به عنوان الگو معرفی شده‌اند کسانی که به تعبیر امام علی علیه السلام به واسطه بهره‌های خاص معنوی تحت تعلیم بزرگترین ملائکه الهی بوده‌اند. (همان، خ ۹۷)^۳ در چنین صورتی است که اطمینان از مصون بودن آنها از اشتباه می‌تواند در الگوبرداری و طی سلوک اخلاقی و رفتاری آنها کارگشا باشد.

۱- فما اعظم منه الله عندنا حين انعم علينا به سلفاً نتبعه و قائداً نطأ عقبه.

۲- و لقد كنت اتبعه اتباع الفصيل اترامه يرفع لي في كل يوم من اخلاقه علما و يدمرنى بالافتداء به؛ من همواره با پیامبر بودم چونان فرزندی که همواره با مادر است پیامبر هر روز نشانه تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود و به من فرمان می‌داد که به او اقتدا نمایم.

۳- و لقد قرن الله به من لدن ان كان فطيماً اعظم ملك من ملائكة، يسلك به طريق المكارم و محاسن اخلاق العالم ليله و نهاره؛ از همان لحظه‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ‌ترین فرشته خود را مأمور تربیت ایشان کرد، تا شب و روز او را به راه‌های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند.

چنین نقشی را امام علیه السلام برای اهل بیت علیهم السلام نیز تصویر می‌سازد و اطمینان می‌دهند که پی‌گیری مسیر زندگی اهل بیت جای هیچ‌گونه نگرانی نداشته و به شرط همگامی و همراهی مستمر، هدایت رهروان قطعی است. (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، تربیت اسلامی، ج ۱: ۵۲۹-۵۳۰)

مهم‌ترین ویژگی الگوها که باعث کارکرد وسیع آنها می‌شود، بشری بودن آنهاست: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ (کهف/ ۱۱۰)

همین جنبه بشری باعث می‌شود که اسوه به طور دائم در میان انسان‌ها و در بچوبه زندگی آنان حضور داشته و افراد به شکل مستمر در معرض رفتارها و آموزش‌های آنان باشند. این از مزایای مهم روش الگویی است. (عباسی مقدم، ۱۳۷۶: ۵۲-۵۳)

ویژگی مهم‌تر الگوهای قرآنی این است که انسان‌هایی کامل و متعالی هستند و از عصر خویش تا دورا دور تاریخ انسان همچنان الگو و قهرمان خواهند بود، برخلاف قهرمانان تاریخ، و الگوهای ممتاز جوامع بشری که غالباً در یک بعد یا دو بعد ممتازند ولی الگوهای قرآنی که نمونه روشن و بارز آنها پیامبران الهی‌اند در ابعاد مختلف فردی، عبادی، اجتماعی و اخلاقی می‌توانند مورد توجه قرار گرفته و چه در فرایند تربیت اخلاقی به عنوان ارائه کنند نظام اخلاقی بایسته و چه به عنوان الگوهای عینی از آنها به‌رمند گردید.

۴. بررسی وضعیت‌های ارتباط اخلاقی در روابط والدین و فرزندان در

سوره یوسف علیه السلام

با توجه به مطالب پیش گفته می‌توان سوره یوسف و نوع ارتباط‌های مطرح شده در آن را مورد توجه قرار داد. در چنین نگاهی این سوره می‌تواند الهام بخش روابط اخلاقی صحیح و شایسته در تمام عرصه‌های فردی، اجتماعی و عبادی حتی در بعد حاکمیتی باشد ولی جهت معطوف شدن به مسئله مقاله ما الگوی ارتباطی در خانواده آن هم با تاکید بر روابط والدین و فرزندان و بویژه رابطه پدر و فرزندان و فرزندان و پدر را مورد توجه و تمرکز قرار می‌دهیم.

ارتباط یعقوب با خدا با خود با فرزندان و برادران با برادران یوسف با خدا و یوسف با یعقوب، یوسف با زلیخا، یوسف با زنان مصر. زلیخا با زنان مصر زلیخا با یوسف، یوسف با مردم به عنوان حاکم از جمله الگوهای مورد توجه در این سوره است که در ساحت‌های ارتباطی درون شخصی، بیرون شخصی، بین شخصی و فراشخصی قابل ارائه است.

براین اساس بیان جنبه‌ها و کارکردهای مختلف سوره یوسف مسئله مقاله ما نیست لذا فارغ از ابعاد مختلف آن به دورنمایی از الگوهای مختلف ارتباطی اشاره و پس از آن به روابط متقابل یعقوب و فرزندان با توجه به وضعیت‌های مختلف و موقعیت‌های ارتباطی اشاره خواهیم کرد سپس با استخراج اصولی به دو چالش اخلاقی در این زمینه اشاره خواهیم کرد.

ابتدا در جدول زیر به وضعیت‌های مختلف اخلاقی در این زمینه اشاره

می‌کنیم:

وضعیت ارتباط اخلاقی	گونه ارتباط	اصل اخلاقی مرتبط
۱. اجازه نقل رؤیای یوسف را به او داد، ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ﴾ (یوسف/ ۴)		احترام - تکریم عزت نفس - اعتماد

وضعیت ارتباط اخلاقی	گونه ارتباط	اصل اخلاقی مرتبط
۲. پیشگیری از برخورد نامناسب فرزندان با یکدیگر ۳. نهی کردن فرزندان به صورت صحیح همراه با ذکر مفاسد آن ۴. رابطه‌ای صمیمی و سرشار از محبت با یوسف «یا ایت» و «یا بنی» ۶. یاد کردن فرزندان و کسانی که دارای ارزش بوده‌اند و از دست رفته‌اند ﴿تَاللّٰهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوْسُفُ﴾ (یوسف/۸۵)	ارتباط حضرت یعقوب با یوسف (الگوی شایسته)	تکریم - عزت نفس - پیش‌بینی‌پذیری محبت - احترام - تکریم - ادب. احترام - تکریم
۷. تغافل در برابر بعضی از اشتباهات فرزندان (مخصوصاً در مواردی که فرزندان خود را پاک جلوه می‌دهند) ۸. گرفتن عهد الهی از فرزندان در انجام بعضی از امور ۹. اهمیت دادن به سلامت جسم و روح فرزندان (خلف یا ناخلف) ۱۰. بخشش و طلب آمرزش برای فرزندان در صورت عذرخواهی آنها	ارتباط یعقوب با سایر فرزندان (الگوی شایسته)	تغافل - عزت نفس خدامحوری - خدامحوری تغافل - خدامحوری - عدم مقابله به مثل
۱۱. نیرنگ‌زدن و دروغ به پدر (راه نفاق در پیش گرفتند)	ارتباط فرزندان یعقوب با پدر (الگوی ناصحیح)	کینه - حسادت - غرور - بی‌احترامی - بی‌ادبی
۱۳. حسادت، اذیت و آزار یوسف توسط برادران، که نتیجه تکبر و پیروی آنها از هوای نفس بود	رفتار برادران یوسف با یوسف (الگوی ناصحیح)	بی‌احترامی - بی‌ادبی
۱۴. عفت و پاکدامنی یوسف در مقابل طمع نامشروع زلیخا ۱۵. دعا نمودن هنگام افتادن در ورطه	ارتباط یوسف و زلیخا (الگوی صحیح)	خدامحوری - عزت نفس - احترام به خویشان

اصل اخلاقی مرتبط	گونه ارتباط	وضعیت ارتباط اخلاقی
		جهالت و گناه «قال معاذ الله»
تکریم - خدامحوری - عزت نفس	ارتباط یوسف و سایر برادران (الگوی صحیح)	۱۷. هم غذا و هم نشین شدن با انسان‌های صاحب کرامت یوسف در مقابل ستم و عداوت برادران استغفار و طلب عفو به خاطر ظلم برادرانش
احترام - تکریم - عزت - خدامحوری - ادب	ارتباط یوسف با والدین (الگوی صحیح)	۱۸. در میان گذاشتن مسائل مهم خود با والدین برای حل مشکلات رعایت ادب و احترام نسبت به والدین حتی هنگام صدا زدن فراق از والدین را به وصال تبدیل نمود.
تکریم - عزت نفس - ادب و ورزی - احسان و محبت		۱۹. احسان به خلق حتی در سخت‌ترین مکان‌ها همچون زندان؛ مانند: به عیادت رفتن بیماران در زندان، ابراز همدردی با غم دیدگان.
عزت نفس - احترام به خویش	ارتباط یوسف با دیگر افراد اجتماع (الگوی صحیح)	۲۰. رفع اتهام از خویشتن؛ چراکه آبروی مؤمن در گرو آن است. بازگو نکردن بی‌پرده گناه بعضی افراد در حضور جمع
عزت نفس		۲۱. مطرح کردن لیاقت و شایستگی خویش به هنگام مناسب (یوسف از پادشاه خواست که او را به وزارت مالیه منصوب کند).
خدامحوری - عزت نفس		۲۲. لزوم تبلیغ دین و اظهار علم در فرصت مناسب و به هنگام نیاز
		۲۳. تقوا و پرهیزگاری یوسف نسبت به مکر و حيله زنان مصر.

از نوع ارتباطات اخلاقی یعقوب و فرزندان و قرار گرفتن آنها در وضعیت‌های اخلاقی مختلف می‌توان اصولی را استخراج کرد. اصولی که نه تنها در مقطع زندگی این پیامبران که در هر عصر و مسری قابل استفاده و بهرمندی است. این‌ها را ما از آن جهت اصل می‌نامیم که می‌تواند به عنوان ریشه و اساس بسیاری از رفتارهای ارتباطی در هر زمان و مکانی با توجه به موقعیت و وضعیت ارتباطی خاص کارگشا باشد هرچند می‌توان به عنوان شیوه و روش تربیتی-اخلاقی نیز از آنها یاد نمود. برخی از این اصول ریشه‌ای‌تر و در مرتبه‌ای عالی‌تر از بقیه هستند مثل اصل خدا محوری و برخی برخاسته از دیگر اصول عالی و مهم‌تر می‌باشند با این وصف این اصول از نوع ارتباط حاکم بر رفتار شخصیت‌های داستان یوسف ع‌ا‌س در قرآن متخذ شده است.

۵-۱. اصل خدامحوری (خداگرایی)

این اصل بر همه روابط پیامبران و معصومین و بالعیان در رفتار یعقوب و یوسف پیامبر ع‌ا‌س سایه افکننده و شالوده ارتباط‌های چندگانه آنهاست. مسائلی چون صبر، تقوی، صفح و عفو، احسان، تغافل، پذیرش عذر و دیگر اخلاقیاتی که در این سوره از این دو شخصیت صادر شده است در گرو چنین اصل محوریت در مقابل همواره برادران که دچار خطاهای اخلاقی مثل حسد، جنایت، دروغ و ... می‌شوند از این اصل فاصله گرفته و به واسطه غلبه نفس خدا را فراموش کرده‌اند. نشان دادن چنین اصلی در رفتارهای شخصیت‌های مثبت و

منفی قصه یوسف خود محتاج پژوهشی مستقل است ولی نمود اجمالی آن براساس آیات قرآن در این سوره قابل تصویر است. براساس این اصل و با توجه به نوع تربیتی که یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ اتخاذ می کند مربی در امر تربیت باید همواره به این اصل توجه داشته باشد و این اصل را به مربی منتقل کند تا او هم محور همه چیز را خدا بداند و کارها را براساس آن تنظیم کند. یعنی ملاک او ارزش های فردی و نفسانی نباشد، بلکه ارزش های الهی، معیار عمل و رفتار او قرار گیرد و این همان بیرون راندن هوای نفس از دل و توجه به خداوند می باشد. (ابو اطلبی، ۱۳۸۸: ۱۴۲-۱۴۰)

از ابتدای زندگی یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ تا پایان آن، حوادث گوناگونی برای آن حضرت رخ داد اما آنچه در این میان او را «یوسف» کرد و به مقامات بالا رسانید، تقوا، توکل و پرهیزکاری او در مقابل شهوات بود. معصیتی که کمتر کسی از انجام آن چشم می پوشید و پیروزمندانه بر نفس خویش غالب می شود. به عنوان نمونه قرآن جریان مواجهه یوسف با زلیخا و صحنه گناهی که پیش آمد را این گونه بیان می کند:

«و زنی که یوسف در خانه او بود، از یوسف تمنای کامجویی کرد و درها را بست و گفت بشتاب به سوی آنچه برای تو مهیاست یوسف گفت: پناه می برم به خدا؛ خدایی که پروردگار من است و مقام و منزلت مرا گرامی داشت. بی شک ستمگران رستگار نخواهند شد.»^۱ (یوسف/۲۳)

۱- ﴿وَرَاوَدْتُنَّ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنُ مَثْوٰى اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ﴾.

خداوند نتیجه چنین روحیه خدامحورانه را درباره یوسف اینگونه بیان می‌کند:

«آن زن قصد او را کرد و نیز اگر برهان پروردگار را نمی‌دید قصد وی را می‌نمود، اینچنین کردیم تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم، چراکه او از بندگان مخلص ما بود.» (یوسف / ۲۴)^۱

نکته‌ای که در این آیه آمده و جنبه‌الگو بودن آن را پررنگ‌تر می‌نماید جمله «انه من عبادنا المخلصین» است که نشان می‌دهد اینگونه امدادهای غیبی که در لحظات طوفانی و بحرانی به سراغ پیامبرانی همچون یوسف ع‌الیه‌السلام می‌شتافته، اختصاص به آنها ندارد و هرکس در زمره بندگان خالص خدا وارد شود، او هم لایق چنین مواهبی خواهد بود. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۱، ج ۹: ۳۷۵-۳۷۶) لذا از عباد سخن می‌گوید و به آن جنبه عمومیت می‌دهد.

۵-۲. اصل تکریم

یکی از تفاوت‌های انسان و حیوان در این است که در متن زندگی انسان مسائلی معنوی و غیر مادی وجود دارد. (مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام: ۲۳۱) از این مبنای دو بعدی بودن انسان، اصل کرامت انسان را استنباط می‌کنیم.

۱- ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾

«کرامت» در لغت به معنی بزرگوار شدن و شرافت و حرمت داشتن است.
(لسان‌العرب، ج ۱۲: ۷۶)

و از نظر تربیتی نزاهت از پستی و فرومایگی و برخورداری از اعتلای روحی است. کرامت امری است ذاتی که خدای متعال انسان را بدان مفتخر کرده است و فرموده است: ﴿عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾؛ «آنان را بر بسیاری از آفریدگان خویش برتری کامل بخشیم». (اسراء/۷۰)

به تعبیر استاد مطهری مقصود قرآن از این که فرمود ما در خلقت و آفرینش، او را مکرم قرار دادیم؛ یعنی این کرامت و شرافت و بزرگواری را در سرشت و آفرینش او قرار دادیم (مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام: ۲۳۰) او از یک کرامت ذاتی و شرافت ذاتی برخوردار است خدا او را بر بسیاری از مخلوقات خویش برتری داده است. (مطهری، انسان در قرآن: ۱۰) مقصود از کرامت ذاتی آن است که خداوند، انسان را به گونه‌ای آفریده که در مقایسه با برخی موجودات دیگر، امکانات و مزایای بیشتری دارد یا تنظیم و ساختار امکاناتش به شکل بهتر صورت پذیرفته و در هر حال، از دارایی و غنای بیشتری بهره مند است. این نوع کرامت، در واقع حاکی از عنایت ویژه خداوند به نوع انسان است و همه انسان‌ها آن را دارند.

در سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز این اصل کاملاً دیده می‌شود کرامت و بزرگی یوسف زمانی آشکار می‌شود که برادران او بعد از آن همه جفا و آزار، او را در میان چاه آویزان کردند و چون به نیمه چاه رسید به قعر چاه رهایش کردند تا به این وسیله بمیرد، ولی چون در ته چاه آب بود در آب افتاد، پس به طرف سنگی

که در آنجا بود رفته و روی آن ایستاد» (طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۱۲: ۱۷۵) در مقابل چنین رفتاری، شرایط برادران را مجدداً به یوسف رساند.

یوسف در مقابل چنین ظلم عظیمی گفت: «هیچ یادتان هست که با یوسف و برادرش چه کردید؟» (یوسف / ۸۹) و با این عبارت خود را معرفی کرد.

لذا یوسف برادران را به خطابی مخاطب ساخت که معمولاً یک فرد مجرم و خطاکار را با آن مخاطب می‌سازد، ﴿قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾ (یوسف / ۸۹) این جمله تنها یادآوری اعمال زشت ایشان است، بدون اینکه خواسته باشد توبیخ و یا مؤاخذه‌ای کرده باشد، تا منت و احسانی را که خداوند به او و برادرانش کرده خاطر نشان سازد، و این از فتوت و جوانمردی‌های عجیبی است که از یوسف سر زد، و راستی چه فتوت عجیبی! (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱: ۳۲۳-۳۲۱)

در گذشته زمانی پیش آمد که یوسف از یک برادر به برادر دیگر پنهانده می‌شد تا در مورد او ترحم کرده و به او ظلم نکنند، اما امروز برادران از یوسف می‌خواهند به آنها ترحم کرده و به ایشان احسان و کرم نمایند. در اینجا بود که برادران اعتراف به خطاکاری خویش نموده و نیز اعتراف کردند که خداوند او را بر ایشان برتری داده است، و به این مطلب در آیه ۹۳ این سوره اشاره شده است.

پس یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: ﴿لَا تَتْرِبَ عَلَيْنَا الْيَوْمَ﴾؛ «امروز ملامتی بر شما نیست». (یوسف / ۹۲) آری کسی که تمام ظلم‌های برادران را یک جا می‌بخشد، سزاوار ریاست و کرامت است.

امام علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه بر اصل کرامت انسان اشاره می کند:

«من کرمتم علیه نفسه هانت علیه شهواته»؛ «کسی که به بزرگواری عظمت خویش پی برد، شهوت هایش را خوار کرد». (نهج البلاغه، حکمت ۴۴۹)

و اینچنین برخوردی باعث شد برادران به مقام ارزشمند خود پی ببرند و در مقام توبه به اصلاح خویش پردازند. لذا کرامت اساس تربیت آدمی است و باید زنجیرهای نفی کرامت انسان را از دست و پای او گشود تا بتواند در بیکران کمالات انسانی پرواز کند و با آنچه باید نایل آید.

چنین برخورد کریمانه‌ای که از جانب یعقوب علیه السلام و یوسف علیه السلام زمینه تربیت اخلاقی آنان را فراهم نمود می تواند الگویی در اصلاح فرزندان ناخلف و طاغی باشد.

۳-۵. اصل عزت نفس

عزت در لغت به معنای «قوت و غلبه» است راغب در مفردات می گوید: «العزة حالة مانعة للانسان من أن يغلب»؛ (اصفهانی، ۱۳۵۰: ۳۴۴) «عزت که کلمه بزرگی است و در قرآن هم آمده همان حالت ترفع و بلندی روح است که نمی گذارد انسان، مغلوب و مقهور چیزی شود و دچار ذلت و گرفتاری مادی مقهور و اسیر و زبون نیند؛ آزاد زندگی کند، و با سربلندی امرار حیات نماید چنی انسانی را می توان

«عزیز النفس» دانست. (فلسفی، ۱۳۷۰: ۱۳۹)



عزت نفس عبارت است از «احساس ارزشمند بودن، این حس از مجموع اکار، احساس‌ها عواطف و تجربیات که در طول زندگی ناشی می‌شود. به بیان دیگر عزت در اصطلاح عمومی عبارت است از «حفظ شخصیت و محترم بودن در اجتماع» و بدیهی است که مطلوب بودن این حقیقت امری است فطری و هرکس می‌خواهد که در میان مردم عزیز باشد، و به شئون او در اجتماع لطمه وارد نیاید. همان چیزی که به عنوان یکی از اصول اخلاقی، مصداق آن در رفتار حضرت یوسف علیه السلام بروز و ظهور پیدا کرد.

عزت نفس برای همه مردم در کلیه شئون زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی و نیز در تمام ادوار حیات از دوران کودکی تا پیری، از ارکان خوشبختی و سعادت است، چراکه هم خود یکی از بزرگترین فضایل و سجایای انسانی است و هم محرک آدمی در اجرای سایر برنامه‌های اخلاقی و وظیفه‌شناسی نسبت به دیگران است به عبارت دیگر شرافت نفس علاوه بر آنکه از نظر فردی برای همه یکی از صفات حمیده است می‌تواند ضامن اجرای سایر فضایل و صفات پسندیده هم باشد، و صاحبش را به مراعات تمام وظایف اخلاقی و انسانی وادار سازد. (فلسفی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۸۵)

اکثر صاحب‌نظران برخوردار از عزت نفس را به عنوان عامل مرکزی و اساسی در سازگاری عاطفی- اجتماعی افراد می‌دانند. عزت نفس با شادکامی و کارکرد مفید فرد رابطه‌ای متقابل دارد و فردی که احساس خوبی در مورد خودش دارد بهتر می‌تواند با مشکلات کنار بیاید. هیچ بیماری روانی‌ای را



نمی توان یافت که با فقدان عزت نفس یا ضعف آن در ارتباط نباشد بهر مندی از عزت نفس علاوه بر آنکه جزئی از سلامت روانی محسوب می شود با پیشرفت تحصیلی نیز مرتبط است. (بیابانگرد، ۱۳۷۳: ۲۵)

در جریان یوسف وزمانی که خواستند او را از زندان بیرون کنند یوسف به جای اینکه یوسف دست و پای خود را گم کند که بعد از سالها در زندان بودن اکنون نسیم آزادی می وزد، به فرستاده شاه جواب منفی داد و گفت: من از زندان بیرون نمی آیم تا این که تو به سوی صاحب و مالکت بازگردی و از او بررسی آن زنان که در قصر عزیز مصر دست های خود را بریدند به چه دلیل بود؟ او نمی خواست به سادگی از زندان آزاد شود و ننگ عفو شاه را بپذیرد او می خواست اول درباره علت زندانی شدنش تحقیق شود و بی گناهی و پاکدامنی اش کاملاً اثبات شود و پس از تبرئه شدن از هرگونه اتهام، سربلند آزاد گردد.

در حدیثی آمده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«از صبر یوسف در شگفتم که هرگاه عزیز مصر نیاز به تعبیر خواب پیدا کرد نگفت تا از زندان آزاد نشوم نمی گویم، اما همین که خواستند او را آزاد کنند، بیرون نیامد تا رفع تهمت شود.» (تفسیر اطیب التبیان، قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۶: ۸۹)

بنابراین برای اینکه عزت در درون آدمی جان بگیرد و رشد کند و همه وجود را فراگیرد و انسان را روحیه ای عزتمند برخوردار شود، بهترین راه، اطاعت خدا، غلبه بر هوی و آزادی از دنیا است که در سخنان امام علی علیه السلام در

نهج البلاغه به صراحت وارد شده است چون عزت به تمامه و بالاصاله از آن خداست اطاعت خدا راهی کوتاه و همواره و مطلوب فطرت در کسب عزت است و غنیمتی بی مانند در تربیت انسان است.

۴-۵. اصل تغافل

تغافل به معنای نادیده انگاشتن رفتار و گفتار مرتبی از طرف مربی به منظور تربیت و پرورش او می باشد در تعلیم و تربیت، تغافل یک از اصول و روش ای موثر و کارآمد به شمار می رود و چه بسا با این روش، مرتبی به خود آید و راه صلاح در پیش گیرد. این روش نیز از فروع اصل عزت است با این تفاوت که در روش حاضر توجه، معطوف به ضعف های مرتبی است. بروز ضعف ها، شکستن عزت را در پی می آورد، پس اختفای آنها طریقه ای برای حفظ عزت است. (باقری، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی: ۱۳۶) مباحث اخلاقی چون «لاتجسسوا» (حجرات/۱۲) گویای این است که حفظ آبرو و کرامت و عزت انسانها بسیار مهم و ضروری و موید این اصل اخلاقی و تربیتی است.

برخی صاحب نظران تربیتی معتقدند تغافل به این معناست که ما از امری به واقع، مطلع شویم و تظاهر به غفلت کنیم هرگاه عملی و رفتاری را شاهد بودیم که تأمل برانگیز بود، باید بنابر اصل صحت، که در فقه آمده است آن را به نحو مطلوبی توجیه کنیم و آن گاه که راههای توجیه مربی سر شد و برای او یقین حاصل آمد که مرتبی خطا کرده است، زمان تغافل فرا می رسد. در این هنگام، عزت مرتبی باید با تغافل از خطای او حفظ شود» (همان)

البته این تغافل نباید به جرات و جسارت متربی بیانجامد لذا باید به این آسیب نیز توجه نمود در اصل این اصل متربی را در حریم خاصی که مربی از آن متوقع است نگه می‌دارد.

بر این اساس «خطرناک‌ترین لحظه در تربیت لحظه‌ای است که متربی خود را از رو پوشیدن خطای خویش بی‌نیاز ببیند و از برملا کردن آن ابایی نداشته باشد. تغافل، تدبیری برای پیش‌گیری از وقوع چنین لحظه‌ای است. به کار بردن این شیوه، مانع از آن است که احساس عزت فرد، بالجمله زایل شود و آنچه فرد را به پرهیز از خطا موفق می‌سازد، احساس عزت است.» (همان: ۱۳۷)

در احادیث به این اصل اشاره شده است به عنوان نمونه امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«در معصیت‌ها یا همانند آزادگان باید شکبیا بود یا مانند جاهلان و

ابلهان، خود را به فراموشی (تغافل) زد.» (نهج البلاغه، حکمت ۴۱۳)

ایشان تغافل را روش کریمان می‌دانند و می‌فرمایند:

«خود را بی‌خبر نمایانیدن و تغافل کردن، از بهترین کارهای

بزرگواران است.»^۱ (همان، حکمت ۲۲۲)

این اصل اخلاقی در زندگی اجتماعی نیز سفارش شده است لذا نقل شده است که: «صلاح زندگی جمعی و روابط متقابل، چون محتوای

۱- من اشرف اعمال الکریم غفله عما یعلم.



پیمان‌ه‌ای است که دو سوم آن زیرکی و یک سوم آن تغافل است»^۱
(حرانی، تحف‌العقول، ج ۲: ۲۲۴)

اما این اصل تنها به سود متری نیست بلکه در حفظ شخصیت مربی اعم مربیان آموزشی و والدین تاثیرگذار است لذا از این جهت نیز به این اصل سفارش شده است:

«عظمو اقدارکم بالتغافل عن الدنی من الامور؛ قدر و منزلت خویش را با

تغافل در امور کوچک و پیش پا افتاده بزرگ دارید». (همان: ۳۵۹)

مراعات این اصل در روابط یعقوب با فرزندان و یوسف با برادران خود نیز مشهود است. حضرت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ با این که از احوال و خصوصیات دیگر فرزندان خود آگاه بود اما باز به آنها محبت می‌کرد و آنها را دوست می‌داشت. در آنجا که فرزندان می‌خواستند با اظهار خیرخواهی به پدر نیرنگ بزنند و یوسف را با خود به صحرا ببرند پدر در پاسخ آنها نمی‌گوید که من بر شما ایمن نیستم بلکه می‌فرماید: وضع درونی خود من این گونه است که اگر او را از نزد من برید ناراحت می‌شوم. آنگاه که پسران پیراهن خونین یوسف را نزد آن حضرت می‌آورند، با آنکه می‌داند آنها دروغ می‌گویند (چرا که اگر گرگ پیراهن را دریده بود حتماً پاره می‌شد) اما در جواب آنها که گفتند: «ما رفته بودیم مسابقه بگذاریم» (یوسف / ۱۷) هیچ اعتنایی نکرده و فرمود: «بلکه نفس شما امری را بر شما تسویل کرده» (یوسف / ۱۸) یعنی قضیه این طور که شما

۱- صلاح حال التعایش و التعاشر ملاء مکيال لثلاث فطنة و لثلاث تغافل.

می گویند نیست، بلکه نفس شما در این موضوع شما را به وسوسه انداخته و مطلب را مبهم کرده است آن گاه اضافه می کند که من خویشتن دارم، یعنی شما را مؤاخذه نموده و در مقام انتقام بر نمی آیم بلکه خشم خود را به تمام معنا فرو می برم». (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱: ۱۴۰)

چنین رفتاری را در ارتباط یوسف و برادران نیز می بینیم زمانی که برادران را شناخت با غمض عین و تغافل شرایط را مدیریت نمود تا به هدفی عالی که تنبه برادران باشد سوق داده شود.

۵-۵. اصل احترام

این اصل نمودهای مختلفی دارد چه در گفتار و بیان و چه در رفتار و عمل. در نقلها توصیه شده فرزندان خود را به نام نیکو صدا بزنید و با احترام از آنها یاد کنید چنین توصیه ای را در مورد فرزندان نسبت به والدین نیز داریم که از صدا زدن آنها به نام و اسم آنها تحذیر شده است در این داستان نیز یوسف هنگام بازگو کردن، احترام و ادب را رعایت نموده و پدر را به اسم صدا نمی زند بلکه می گوید: «یا ایت»؛ ای پدر من (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۶: ۷۲) حضرت یعقوب علیه السلام متقابلاً نیز هنگام خطاب به فرزندش یوسف می فرماید: «یا بنی؛ ای پسر کم! مبدا خوابت را برای برادرانت بازگو کنی» (یوسف / ۵) پس پدر و مادر بایستی رابطه ای صمیمانه و توأم با احترام با فرزندان داشته باشند تا فرزندان بتوانند سخن خود را با آنان مطرح کنند و این آیات بیان می کند که فرزندان را با مهربانی مورد خطاب قرار دهید.



گفته‌اند زمانی که یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ عزیز مصر گشت همهٔ خاندان خود را به مصر فراخواند و چون یعقوب به نزدیک مصر رسید، یوسف با لشکریان خود و مردم مصر به استقبال پدر آمد در آنجا پدر و مادر خویش را در آغوش گرفت و آن گاه به منظور احترام و رعایت ادب گفت: داخل مصر شوید و در جمله «ان شاء الله آمین» (یوسف / ۹۹)؛ اگر خدا بخواهد در امنیت هستید، ادب و احترامی را رعایت کرده که بی سابقه است؛ چون هم به پدر و خاندانش امنیت داد و هم رعایت سنت و روش پادشاهان را که حکم صادر می کنند نموده است. و هم ادب الهی را مراعات و مشیت خدا را نیز در نظر گرفت. این چنین ادب و احترام همه جانبه‌ای را در هیچ الگوی رفتاری نمی توان مشاهده نمود.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ﴾ (یوسف / ۱۰۰) می فرماید: معنایش این است که یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ به خاطر احترام، پدر و مادرش را بالای تخت سلطنتی برد که خود بر آن تکیه می زد؛ (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۱: ۳۳۶)

۵-۶. اصل قبول عذر

یکی از آیاتی که ممکن است در این زمینه معنا یابد، آیه‌ای می باشد که دربارهٔ پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شده است: حضرت به پذیرش عذرهای دیگران همت می گماردند. تا حدی که عده‌ای به ایشان طعنه می زدند که چقدر گوش شنوا دارد؛ به تعبیر دیگر، ایشان تغافل می کردند، ولی دیگران این عمل را دلیل بر ساده لوحی حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می دانستند، ولی خداوند در پاسخ آنان

می فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلُّ أذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ (توبه / ۶۱) می گویند: او آدم خوش باوری است! بگو خوش باور بودن او به سود شماست».

از آنجا که یعقوب علیه السلام همواره امیدوار بود، به فرزندان خود فرمود: بروید و در مورد یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا مأیوس نشوید (یوسف / ۸۷) آن گاه که گم گشتگان یعقوب علیه السلام پیدا شدند. برادران از پدر خواستند برایشان طلب مغفرت نماید و یعقوب علیه السلام نیز قبول کرد، و از اینجا نقش رفتار پدر در تربیت فرزند به خوبی نشان داده می شود زیرا مسلماً رفتار و تعالیم یعقوب علیه السلام، صبر ایشان و مدارا نمودنشان به بهترین وجه فرزندان نشان می داد، در توبه فرزندان نقش به سزایی داشت و اگر یعقوب علیه السلام از همان ابتدا که آنها عملی بسیار زشت انجام دادند، آنها را طرد می کرد شاید هیچ گاه بیدار نمی شدند و متوجه خدا نمی گشتند.

پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

«ما پیامبران مأمور گشته ایم به مدارای با مردم چنانکه مأمور

گشته ایم به انجام واجبات و تکالیف». (مجلسی، بی تا، ج ۷۵: ۵۳)

۵-۷. اصل عدم مقابله به مثل

«گاهی انسان با افرادی مواجه می شود که از روی اغراض و انگیزه های خاص رفتار ناشایستی از خود نشان می دهند. در بعضی موارد، حسادت و صفات زشت دیگر، آنان را وادار می کند که در هنگام معاشرت با دیگران رفتاری را از خود نشان دهند که به انسان زیان می رساند.

سخن در این است که در مواجهه با این افراد، انسان چه رویه‌ای را در پیش گیرد؟ اگر در برابر کسی که در حق او دشمنی می‌کند و یا در حق او کوتاهی و بی‌ادبی می‌کند، بخواهند همانند او رفتار کنند، کار به درگیری و برخورد می‌انجامد و درست با مشکلی مواجه می‌شود که انسان در برخورد با ناخبردان و نادانان با آن مواجه می‌شود.

در چنین مواردی باید از برخورد مقابله به مثل صرف نظر کند و خلق و خوی مدارا پیش گیرد. سعی کند با تمرین گذشت و چشم‌پوشی با چنین افرادی مدارا کند و زود عکس‌العمل نشان ندهد، در برخی موارد خود را به تغافل بزند که گویی متوجه نشده و دیگری چه کاری کرده و چه گفته است» (مصباح یزدی، ۱۳۸۲: ۱۰، ج ۲: ۳۹۴) و این مساله در برخورد یعقوب علیه السلام با فرزندان خویش به خوبی به چشم می‌خورد. نکته آموزنده در این کار یعقوب علیه السلام این است که: مستقیماً و بی‌پرده به فرزندان نیرنگ باز خود نفرمود که شما دروغ می‌گویید چرا که ممکن بود حاشا کنند، اما آن حضرت حالت نفسانی آنها را برایشان تشریح کرد که جای هیچ‌گونه انکاری از جانب فرزندان نبود و نیز این عمل منفی فرزندان را با عمل منفی دیگری از قبیل نشان دادن خشم و یا انتقام پاسخ نداد. لذا می‌بینیم تنها کاری که یعقوب علیه السلام انجام می‌دهد این است که از آنان روی برتافت.



از دیگر اصول اخلاقی که در ارتباط متقابل یعقوب و یوسف دیده می شود رعایت اصل اعتماد است. گفتن یوسف خوابش را به یعقوب، فرستادن یعقوب یوسف را با دیگر فرزندان و ... از نمونه های این اعتماد است. جالب آنکه اعتماد یعقوب به فرزندان که نسبت به آنها اطمینان کامل ندارد قابل توجه است. آنچه در داستان یوسف علیه السلام بیشتر هویداست ارتباط آن حضرت با پدر خویش یعقوب علیه السلام است. یوسف علیه السلام در اوان کودکی خوابی عجیب می بیند و پدر را که محرم اسرار و بهترین مرجع برای حل مشکلات خویش می دانست از آن مطلع می سازد نکته قابل توجه این که برای مطلب مهم خود در خانواده پدر را امین و فرد ذی صلاح می داند و به او مراجعه می کند.

۶. چالش های الگوی ارتباطی یعقوب

تعارض در لغت به معنای «خلاف یکدیگر آمدن و معارضه کردن یکی با دیگری است» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۱۴: ۷۰۱) مقصود از تعارض گزاره های اخلاقی در اصطلاح تعارض دلیل ها و مفهوم آنها نیست، بلکه مقصود ناسازگاری در اصل اخلاقی در مقام امثال است. (محمدی، ۱۳۸۹: ۱۲۶-۱۲۳)

ما در مباحث اخلاقی و بویژه اخلاق کاربردی با چالش ها و گاه تعارض های بدوی مواجه می شویم. (بوسلیکی، تعارض اخلاقی و ظرفیت های دانش اصول فقه: ۲۵)^۱ در بحث ارتباط یعقوب علیه السلام با یوسف علیه السلام نیز در نظر اولیه چالش هایی به چشم می خورد که از نظر

۱- تعارض اخلاقی موقعیتی است که هم زمان دو یا چند وظیفه اخلاقی دارد که هر کدام به تنهایی وظیفه اوست اما اتفاقاً و فقط به دلیل هم زمانی نمی تواند همه آنها را انجام دهد.



صاحب نظران دور نبوده و حتی در برخی متون دینی و روایات بدان اشاره شده است از این جهت ما به عنوان نمونه و رویکرد الگومحورانه که در مقاله پیش رو دنبال کرده ایم به دونمونه اشاره می کنیم هر چند هریک از این چالش ها می تواند محور یک پژوهش مستقل باشد ما به اجمال و مرتبط با مسئله به آن می پردازیم.

۶-۱. چالش اظهار محبت صادقانه یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام و ایجاد

حسادت در برادران

در یک نگاه اجمالی روایت امام باقر علیه السلام می تواند نقطه ایجاد این چالش باشد ایشان فرمودند:

«من گاهی به بعضی از فرزندانم محبت می کنم و آنها را روی زانوانم می نشانم در حالی که استحقاق این همه محبت را ندارند، تا مبادا علیه سایر فرزندانم حسادت بورزند و ماجرای یوسف تکرار شود.»
(مجلسی، بی تا، ج ۷۴: ۷۸)

آنچه اجمالا در سوره یوسف علیه السلام منعکس شده است آن است که برادران یوسف که گروهی نیرومند بودند بر ایشان بسیار ناگوار بود که پدرشان به طفلی صغیر بیش از آنها توجه کند لذا حسادت ورزیدند آنها این نعمت را در علاقه شدید پدر به او می دیدند هر چند نعمت اصلی یوسف کمالات خود او بود که موجب آن امر شده بود ولی در هر صورت علاقه پدر زمینه ایجاد این صفت و در نهایت مبتلا شدن به ظلم های دیگر را در فرزندان به همراه داشت. سخن و پرسش مهم اینجاست که اگر یعقوب چنین عطوفت و علاقه ای را اظهار نمی کرد

موجبات خطا و گناه فرزندان نمی‌شد و این همه ظلم در حق یوسف اتفاق نمی‌افتاد. این علاقه و نهایتاً حسادت فرزندان باعث شد آنان دست به توطئه بزنند و برای رسیدن به مقصود خود، به نزدیکترین فرد خود یعنی پدرشان نیرنگ زنند و راه نفاق را در پیش بگیرند.

ضمناً از نتایج دیگر حسادت آنها این بود که برادر کوچک خود را در چاهی تاریک رها ساخته و مرتکب چنین ظلمی شوند و به دنبال آن برای اینکه قضیه را به خوبی به اتمام رسانند به پدر خود دروغ بگویند که گرگ یوسف را خورده است.

حتی در دو جای دیگر نیز به پدر نسبت ضلالت دادند و او را متهم به این صفت نمودند. یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌توانست محبت خود را کتمان کند و موجبات انحراف و گناه فرزندان و اینهمه سختی و ظلم به یوسف و خود را فراهم نکند آیا براستی یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ به جهت اخلاقی کارش قابل تایید است یا خیر. در پاسخ چنین مطلبی دیدگاه‌هایی مطرح شده است.

یک. علل معدۀ دیگر در حسادت

برخی معتقدند حسادت برادران یوسف نتیجه تکبر و پیروی آنها از هوای نفس بود چرا که نفس آنها میل به محبوب شدن داشت. لذا تکبر و غرور آنها و نیرومندی که داشتند آنان را دچار خودشیفتگی کرده و نفس اماره بر آنان چیره شد کما اینکه یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز به آنان فرمود: «قَدْ سَوَّغْتَ أَنْفُسُكُمْ».

دو. اظهار علاقه یعقوب به مادر یوسف و بنیامین

بعضی از مفسرین درباره حکم فرزندان یعقوب به ضلالت پدرشان گفته‌اند که آن نادانی و خطاء بزرگی از ایشان بوده و شاید جهتش این بود که پدر را از

روز اول متهم کرده بودند که مادر آن دو یوسف و بنیامین را بیشتر از مادر ایشان دوست می‌داشت، پس ریشه این عداوت به مادران مختلف و زوجات متعدد یعقوب منتهی می‌شده، مخصوصاً با در نظر داشتن این که بعضی از مادران ایشان کنیز بوده‌اند و همین معنا سبب شد که در قضاوت خود گمراه شوند و نتوانند رفتار پدر را حمل بر عزیزه والدین نسبت به فرزندان کوچکتر بکنند بلکه بگویند به خاطر علقه بیشتری است که پدر نسبت به مادر آن دو داشته (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۱: ۱۴۷)

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان به این توجیه جواب داده و گفته آنجا که مفسر جهت ضلالت را در زوجات متعدد می‌داند، این حرف در جای خود قابل انکار نیست اما آنچه در قرآن سبب این اختلاف معرفی شده غیر از این است و به علاوه اگر سبب منحصر به فرد، زنان متعدد بود جا داشت که برادران یوسف، آن برادر دیگرشان هم به چاه می‌انداختند، و تنها به یوسف اکتفا نمی‌کردند.

همچنین علامه اشکال دیگری بر آن وارد کرده و می‌گوید اگر محبت یعقوب نسبت به یوسف از باب رقت و ترحم عزیزی بوده، که هر پدری را وادار می‌کند بچه‌های کوچک را مادامی که صغیرند بیشتر دوست بدارد، قطعاً در اینجا پسران بزرگ وی اعتراض نمی‌کردند، چون هریک به نوبه خود چنین محبتی را در ایام طفولیت از پدر دیده بودند و دیگر عیب‌جویی و مذمت پدر را نمی‌کردند» (همان، ج ۲۱: ۱۴۹) همچنین برادران چنین معتقد بودند که از یوسف سزاوارتر به محبتند، اما پدرشان از راه حکمت منحرف گشته، دو تا بچه خردسال را بر آنها ترجیح داده است. (همان، ج ۱۱: ۳۳۵)

سه. اصل عدالت اخلاقی

برخی معتقدند از این جهت که عدالت اعطاء کل ذی حق حقه می‌باشد چون یوسف از چنی کمالاتی برخوردار بود شایسته بود پدر او چنین رفتاری را داشته باشد. توضیح مطلب دیگر اینکه عدالت همیشه به معنای برابری و تساوی نیست، همچنان که خداوند انسان‌ها را متفاوت از یکدیگر خلق کرده و کسی حق اعتراض ندارد، چون حق تعالی براساس لیاقت و شایستگی هر کس نعمت‌هایی را به او عطا می‌کند بنابراین رفتار حضرت یعقوب علیه السلام عین عدالت و انصاف بود. ایشان یوسف را براساس ویژگی‌های اخلاقی و معنوی منحصر به فردش مورد لطف و محبت بیشتری قرار می‌داد و آنچه می‌بایست از آن حذر کرد رفتارهای ناپسند برادران یوسف بود که شیطان در دل آنها بذر حسادت کاشته و آنان را وسوسه کرد تا در نهایت او را به چاه انداختند.

چهار. علم یعقوب به ابتلای یوسف

در اینکه آیا رفتار یعقوب علیه السلام مطابق با عدالت مورد نظر در آیات و روایات است، امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

«هنگامی که یوسف علیه السلام آن خواب را دید و بامداد برای یعقوب بازگو کرد، یعقوب به خاطر آنچه از یوسف شنید با آنچه خدای عزوجل به او وحی کرد که آماده باش، غمگین شد و ترسید که آن بلای به خصوص در مورد یوسف علیه السلام باشد از این رو مهربانی او از میان برادران به یوسف زیادتر شد؛ چون برادران رفتار یعقوب را نسبت به یوسف دیدند که او را گرمی می‌دارد و بر آنان ترجیح می‌دهد، بر آنان گران آمد... و گفتند یوسف و برادرش نزد پدر

این روایت نشان می‌دهد که چنین محبتی پس از اخبار به یعقوب علیه السلام اتفاق افتاده است در این صورت توجه چنین رفتاری از یعقوب علیه السلام قابل پذیرش است ضمن اینکه خدای تعالی یوسف علیه السلام را که نیکوترین و زیباترین مردم و کامل‌ترین ایشان از جهت علم، فضل، ادب و عفاف بود به یعقوب علیه السلام روزی کرده بود (مجلسی، بی تا، ج ۱۲: ۳۲۵) در نتیجه چنین غم و در نتیجه محبتی از جانب یعقوب را بیشتر می‌نمود.

پنج. اقتضای فطرت کمال‌خواه

هر انسانی وقتی فرد واجد کمالات را ببیند، خودآگاه و یا ناخودآگاه به سوی او کشیده می‌شود و سعی در محبت کردن به آن شخص را دارد، در مورد یعقوب و یوسف علیه السلام نیز وضعیت این گونه بود.

به هر حال حق مطلب این است که اگر یعقوب یوسف و برادرش را دوست می‌داشت و به خاطر آن پاکی و کمالاتی بوده که مخصوصاً در یوسف به دلیل رؤیاهایش می‌دید و پیش‌بینی می‌کرده که به زودی خداوند او را بر خواهد گزید و تأویل احادیث تعلیمش خواهد کرد و نعمتش را بر او و آل یعقوب تمام خواهد کرد پس منشأ محبت یعقوب به این جهت بوده و نه هوای نفس.

۶-۲. سجده یعقوب و فرزندانش در برابر یوسف علیه السلام و نقد آن

از چالش‌های دیگری که در ارتباط یعقوب علیه السلام و فرزندان نمود دارد سجده یعقوب علیه السلام و فرزندانش را در مقابل یوسف علیه السلام است که از چند جهت آن را محل اشکال است:

اولاً: مگر سجده در برابر غیر خدا جایز است که یعقوب در عرض خداوند به یوسف سجده و او را عبادت می کند.

ثانیاً: یعقوب پدر یوسف و از احترام ابوت برخوردار است و چرا خود را در برابر فرزندی که جایگاه کمتری دارد سجده می کند.

ثالثاً: یعقوب پیرمردی والامقام بود و احترام چنین فردی بر جوانی مانند یوسف واجب است. و نباید او چنین اجازه ای می داد.

رابعاً: یعقوب در زمره پیامبران بزرگ الهی بود و سجده اینچنینی شایسته چنین مقامی نیست.

خامساً: اجتهاد و تمسک یعقوب به عبادت و زاهدانه زیستش، بسیار بیشتر از یوسف قبود پس با وجود این دلایل چگونه یوسف اجازه داد تا پدرش یعقوب در برابر او سجده کند؟

در پاسخ به این شبهه مواردی را بررسی می کنیم:

یک. ابن عباس می گوید:

«در حقیقت سجده یعقوب و فرزندانش سپاسگزاری از خداوند است به خاطر آن که بار دیگر یوسف را زنده یافتند چراکه آنها در ابتدای ورود سر به سجده نگذاشتند، بلکه بعد از آن که به بالای تخت فراخوانده شدند اقدام به سجده نمودند تا خداوند را به خاطر اعتلای مقامی که به او بخشیده است و تحقق رویایش شکر کردند». (جزایری، ۱۳۸۰: ۳۱۵)

دو. یوسف به مثابه قبله ای شده بود که آنها در مقابل او به خاطر نعمت بازیافتنش خدای را شکر کردند همچنان که می گوییم در برابر کعبه سجده کردم منظور خود کعبه نیست بلکه صرفاً خانه خدا، نشانه ای است و مقصود واقعی ذات اقدس الهی است.



سه. ضمیر «خروا» در آیه: ﴿وَرَفَعَ أَبْوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا﴾ (یوسف/۱۰۰) به پدر و مادر یوسف عَلَيْهِمَا السَّلَامُ باز نمی‌گردد بلکه منظور برادران وی می‌باشد، چراکه در غیر این صورت باید گفته می‌شد و «خروا له ساجدین» و اگر شبهه ایجاد شود در این صورت تعبیر رؤیای یوسف عَلَيْهِمَا السَّلَامُ به اکمل وجه محقق نگشته است. باید گفت: دلیلی ندارد که تحقق رویا کاملاً منطبق بر خود رویا باشد بلکه ما حاصل عمل انجام یافته یعنی بزرگداشت یوسف عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مد نظر می‌باشد و همین که یعقوب از کنعان به سوی او حرکت می‌کند خود از مصادیق تعبیر رویا می‌باشد.

چهار. ممکن است در زمان یوسف عَلَيْهِمَا السَّلَامُ تنها راه ابراز محبت همان سجده بوده باشد البته این دلیل خالی از اشکال نیست چراکه در این صورت یعقوب استحقاق بیشتری داشت تا در برابرش به سجده افتند.

پنج. شاید سجده فرزندان یعقوب عَلَيْهِمَا السَّلَامُ در برابر یوسف عَلَيْهِمَا السَّلَامُ به اشاره او صورت گرفته باشد تا کینه‌ها از بین رفته و تکبر و خودستایی به تواضع و فروتنی تبدیل گردد.

شش. شاید خداوند یعقوب عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و فرزندان او را به خاطر مصلحتی پوشیده و حکمتی خاصی به سجده در برابر یوسف عَلَيْهِمَا السَّلَامُ واداشت همچنان که فرشتگان در برابر آدم چنین صورتی داشت و یوسف عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خود به سجده یعقوب عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و همراهانش راضی نبود فقط به اجرای دستورات الهی سکوت کرد. (همان: ۳۱۷)

هفت. این روایت را عیاشی در تفسیر خود نقل کرده که شخصی در مورد معنای آیه ﴿وَرَفَعَ أَبْوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا﴾ پرسید که آیا راستی یعقوب عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و فرزندان او بر یوسف عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سجده کردند؟ جواب داده شد: سجده

يعقوب عليه السلام و فرزندانش برای يوسف عليه السلام از باب اداء شکر خدا بود که جمعشان را جمع کرد و خود يوسف عليه السلام نیز در مقام اداء شکر چنین می گوید:

«رب قد اتينى من الملك و علمتنى من تأويل الاحاديث»؛

«پروردگارا این سلطنت را به من دادی و تعبیر حوادث رويا به من آموختی». (تفسیر عیاشی، ج ۲: ۱۹۷)

نتیجه

نقش الگوها در تربیت نقش اساسی است و روش الگویی در سازمان دادن به شخصیت و رفتار بسیار موثر است. این نقش از خانواده آغاز می شود و پس از آن فرد تحت تاثیر الگوهای اجتماعی و سیاسی قرار می گیرد و هر چه قدرت نفوذ الگوها بیشتر و زمینه پذیرش آماده تر باشد همسانی در جهات مختلف و نمونه برداری کاملتر صورت می گیرد در این مقاله سعی شده الگوی ارتباط اخلاقی با فرزندان که در رفتار و ارتباط حضرت يعقوب عليه السلام با يوسف عليه السلام و سایر فرزندان به عنوان یک الگوی تربیتی و مبتنی بر فرایند ضمن توجه به شخصیت حضرت يعقوب عليه السلام و يوسف عليه السلام به عنوان پیامبران معصوم مورد توجه قرار گیرد. از آنجا که محوریت بحث سوره حضرت يوسف عليه السلام بود، ابتدا جایگاه و اهمیت الگوهای قرآنی و اخلاقی مورد توجه قرار گرفت و پس اهمیت این سوره در آموزه های اخلاقی به ویژه اخلاق ارتباطی با فرزندان مطرح شد. موقعیت های اخلاقی متعددی در این سوره مورد بررسی قرار گرفت که به نحوه ارتباط متقابل يعقوب عليه السلام و



یوسف علیه السلام، یوسف علیه السلام و برادران، محوری‌ترین توجه ما در مقاله حاضر بود. علاوه بر این اصول اخلاقی حاکم بر ارتباط یعقوب علیه السلام و فرزندان از جمله: اصل کرامت، اصل عزت، اصل تغافل و ... بیان شد. در بحث پایانی نوشتار نیز چالش‌های الگوی ارتباطی یعقوب علیه السلام مانند چالش حسادت و شبهه سجده یعقوب علیه السلام بر یوسف علیه السلام اشاره شده است. نتیجه آنکه اخلاق اسلامی مبتنی بر مبانی توحیدی و آموزه‌هایی که در روایات آمده است ضمن توجه به رویکردهای عقلی با بیان اصول و قواعد اخلاقی به بیان الگو و نیز راه حل چالش‌ها، تعارض‌ها و مسائل اخلاقی می‌پردازد.



منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابوطالبی، مهدی، تربیت دینی از دیدگاه امام علی علیه السلام، قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، چاپ سوم، ۱۳۸۸.
۴. افروز، غلامعلی، مباحثی در روانشناسی و تربیت کودکان و نوجوانان، تهران: انتشارات انجمن اولیا و مربیان، چاپ نهم، ۱۳۸۰.
۵. اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ قرآن، قم: التقدّم العربی، ۱۳۵۰.
۶. بیابانگرد، اسماعیل، روش‌های افزایش عزت نفس در کودکان و نوجوانان، تهران: انتشارات انجمن اولیاء و مربیان جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳.
۷. تیممی المغربی، قاضی ابوحنفیه، دعائم الاسلام، مصر: دارالمعارف، چاپ دوم، ۱۹۶۳.
۸. جزایری، نعمت الله، قصص الانبیاء، مصر: انتشارات هاد، بی تا، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۹. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر تعلیم و تربیت اسلامی، فلسفه و تربیت، ج ۱، تهران: انتشارات سمت.
۱۰. دلشاد تهرانی، مصطفی، سیری در تربیت اسلامی، موسسه نشر و تحقیقات ذکر، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۱۱. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، مهر، ۱۳۴۳
۱۲. رشیدپور، مجید، آموزش خانواده، تهران: انتشارات انجمن اولیاء و مربیان، ۱۳۷۳.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، موسسه نشر الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۴۱۷.
۱۴. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان، دارالمعرفه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، ۱۴۰۸
۱۵. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران: المكتبة المرتضویه، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
۱۶. عباسی مقدم، مصطفی، اسوه‌های قرآنی و شیوه‌های تبلیغی آنان، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۱۷. فلسفی، محمدتقی، جوان از نظر عقل و احساسات، ج ۲، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷
۱۸. فلسفی، محمدتقی، شرح و تفسیر دعای مکارم الاخلاق، ج ۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰
۱۹. قرائتی، محسن، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۳
۲۰. قمی، محمد، علل الشرایع، ج ۱، دارالحجة للثقافة، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۲۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، چ ۲، بیروت: موسسه الوفاء، بی تا.
۲۲. مجله پرسمان، شماره ۱۴، آبان ۱۳۸۳.

۲۳. محمدی، جیب الله، اخلاق الهی، چاپ اول، انتشارات هنارس، ۱۳۸۹.
۲۴. محمدی ری شهری، محمد، کیمیای محبت، قم: دارالحدیث، چاپ نهم، ۱۳۸۰.
۲۵. مرتضوی، سید ضیاء، امام خمینی رحمته الله علیه، و الگوهای دینشناختی در مسایل زنان، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۲۶. محدثی، جواد، اخلاق معاشرت، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۴.
۲۷. مصباح یزدی، محمدتقی، ره توشه پندهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر، چ ۵، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۸۲.
۲۸. مکارم شیرازی، ناصر، جمعی از همکاران، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، چاپ هفتم، ۱۳۶۱.
۲۹. هاشمی رفسنجانی، اکبر، جمعی از محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن؛ تفسیر راهنما، ج ۸، چاپ دوم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۳۰. واثقی، ق، امام الگوی امت، تهران: کتابفروشی امیری، بی تا.